



۲۰۲۱/۱۰/۱۰

محمد مُحق

تأملی بر میانه

اسلام و سکولاریسم

در یک دهه گذشته اسلام‌گرایان سیاسی در افغانستان اصطلاح سکولار را بر سر زبان‌ها انداختند، تا راهی به تکفیر رقبای خود پیدا کنند بدون آن که خود متهم به تکفیری گری شوند، زیرا سکولار را تلویحا به معنای بی‌دین و ضد دین به کار می‌بردند، و از قرار گرفتن آشکار در صف تکفیری‌ها هم در امان می‌ماندند.

اما سکولاریسم چیست و نسبت آن با اسلام چگونه است؟ سکولار (secular) واژه‌ای انگلیسی است که، بر اساس لغتنامه آکسفورد، از ریشه لاتینی saecularis آمده و ترجمه آن در فارسی گیتی/دنیا است، و از این رو عده‌ای سکولاریسم را به گیتی‌گرایی یا دنیاگرایی ترجمه کرده‌اند.

اما در مورد تعریف اصطلاحی این واژه اتفاق نظر وجود ندارد، و بسته به مراد کسانی که آن را به کار می‌برند تفاوت پیدا می‌کند، و همچنان در سیاق‌های مختلف معانی مختلفی را می‌رساند. از این نظر می‌توان سکولاریسم را، طبق نظر علمای منطق، از نوع کلی مشکوک دانست که طیف وسیعی از مصادیق متنوع را شامل می‌شود و دلالت آن بر هر یک قوت و ضعف پیدا می‌کند. در یک سر این طیف منکران دین قرار می‌گیرند و در سر دیگر آن مومنان راستینی که نمی‌خواهند دین‌داری شان با اغراض و مطامع دنیوی آلوده گردد، و نمی‌پذیرند که کشیشان و ملایان، میان آنان و خدا، واسطه‌گری کنند. یعنی سکولار بر طیف وسیعی از مردم اطلاق می‌شود که شامل بسیاری از دینداران و نادین‌داران است و اختصاص دادن آن به یک گروه غلط است.

اما واضح‌ترین، و تقریباً، شایع‌ترین معنای سکولاریسم، که مورد قبول اکثریت کاربران آن قرار دارد، و در اغلب مباحث سیاسی و اجتماعی مد نظر قرار می‌گیرد، باور به این نظریه است که رجال دین، یعنی ملاها و کشیش‌ها، حق ندارند به حکم اینکه در باره دین آگاهی دارند، در امور دنیوی مانند طبابت، مهندسی، زراعت، مدیریت، تجارت و سایر مسایل دخالت کنند، بلکه نظر دادن در هر فن و رشته کار صاحبان آن رشته است. از این رو، نظر ملاها در حوزه عمومی که متعلق به همگان است و سیاست مهم‌ترین مظهر آن شمرده می‌شود، با نظر سایر مردم همسان است، و نظر آنان، به حکم آن‌که ملا هستند، اعتبار بیشتری پیدا نمی‌کند. یعنی آنان نمی‌توانند ادعا کنند که چون با دین سر و کار دارند و دین هم از سوی خداست، پس هر چه در حوزه عمومی می‌گویند حکم خداست.. یعنی دانش دینی آنان سبب نمی‌شود که در امور دنیوی بهتر از صاحبان دیگر دانش‌ها باشند و امتیاز بیشتری به آنان تعلق بگیرد. این، به تعبیر علمای اصول، همان "ما به الاشتراک" است که در همه تعاریف سکولاریسم منظور می‌شود.

این نظریه را عده‌ای به نام جدایی دین از سیاست می‌نامند، اما این تعبیر گاهی سبب مغالطه و سوء فهم می‌شود، زیرا مراد اصلی از آن جدایی مطلق دین از مطلق سیاست نیست، بلکه جدایی نهادی که ملاها به پیش می‌برند و نماینده دین انگاشته می‌شود از نهادی است که سیاست را به پیش می‌برد که حکومت یا دولت است. سخن بر سر تفکیک قلمرو دو نهاد است.

به لحاظ تاریخی، این نظریه در اروپا پس از دوران رنسانس مطرح شد، چون جایگاه برتری که نهاد دین در قالب کلیسا برای خود قایل شده و در عرصه عمومی صاحب تصمیم نهایی شمرده می‌شد مردم و به ویژه دانشمندان را به ستوه آورده بود، به این جهت که ملاهای مسیحی در هر زمینه‌ای، از موضوع گردش خون در بدن گرفته تا گردش سیارات به دور خورشید، نظر می‌دادند و هر دانشمندی را که نظری خلاف آنان دادی به مجازات می‌رساندند. آنان محاکم تفتیش عقاید را برپا کردند و فجایع عظیمی مرتکب شدند. از این جا بود که در مقابل این وضعیت، نظریه سکولاریسم طرح شد تا ملاها را به نظر دادن در امور دینی محدود کند و دیگر عرصه‌ها را به صاحبان تخصص‌ها بسپارد. از این رو، برخی در تعریف سکولاریسم گفته‌اند تفکیک قلمرو امور دینی از امور دنیوی، یا تفکیک قلمرو امور عقلانی از امور وحیانی. یعنی جوهره اصلی سکولاریسم را تفکیک قلمروها تشکیل می‌دهد تا

واضح باشد که در چه زمینه‌هایی عقل آدمی بسنده است و نیازش را برآورده می‌کند، و در چه زمینه‌هایی احساس ناتوانی کرده و نیازمند نیرویی فرازمینی است تا به یاری‌اش بشتابد.

این نظریه هرچند، به عنوان تئوری‌ای مدون و با پشتوانه فلسفی، چند صد سال پیش‌تر عمر ندارد، اما تفکیک قلمروهای امور عقلانی از امور فراعقلی پیشینه بسیار درازتر دارد و به چند هزار سال قبل بر می‌گردد، به روزگاری که تمدن آغاز یافته است. در ادوار پیشاتمدن، در عصر شکار و عصر کشاورزی، تا روزگاری که تمدن سومری آغاز یافت، طبقه‌ای شکل گرفته بود که به نام شَمَن یا کاهن شناخته می‌شدند، و این طبقه ادعا داشتند که فنونی از قبیل جادوگری، ارتباط گرفتن با ارواح، جنیبات، خدایان، نیروهای ماورای طبیعی و مانند این را یاد دارند. مردم که در آن دوره از دانش چندانی برخوردار نبودند در امور گوناگون به افراد این طبقه مراجعه می‌کردند. مثلا، اگر می‌خواستند بدانند که سال آینده باران خواهد آمد یا نه، یا اگر به سفر بروند با خطر مواجه خواهند شد یا خیر، و یا حتی در امور روز مره مانند تداوی بیماران و حل و فصل دعاوی و... این افراد را مرجع می‌شمردند. بشر برای هزاران سال با این وضع زندگی کرد. اما از هنگامی که انسان پا به آستانه تمدن نهاد، نخستین خشت‌های وضعیتی که امروزه سکولاریته گفته می‌شود نهاده شد، زیرا مردم یاد گرفتند که برای تداوی بیماران به طبیب مراجعه کنند نه به شَمَن، و برای کشت و کار به تجربه خود متکی باشند نه به پیشگویی غیبگویان. درخشان‌ترین دوره تاریخ قدیم که تفکیک قلمروها را روش‌مند کرد تمدن یونان باستان بود که دانش‌هایی مانند ریاضیات، طب، نجوم، موسیقی، منطق، فلسفه و غیره به میان آمد و کارکرد هر تخصص را نشان داد و باور انسان‌ها را به فهم امور معیشتی به کمک خرد انسانی تقویت بخشید. از آن پس تا به امروز، هر چه بر دانش بشر افزوده شده، تخصص‌های پیش‌تر با توانایی‌های افزون‌تری به میان آمده و انسان‌ها به همان پیمانانه نیاز کمتری به کشیشان و ملایان پیدا کرده‌اند، به گونه‌ای که اگر دیگر هیچ کشیش و ملایی وجود نداشته باشد هیچ رخنه و خللی در زندگی مردم پیش نمی‌آید. دانش‌هایی مانند قانون، سیاست، مدیریت، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی، مهندسی، تجارت، اقتصاد، روابط بین الملل و غیره تقریباً همه بخش‌های عملی زندگی انسان‌ها را پوشش می‌دهد.

اگر از این حیث در نظر بگیریم، دین اسلام در همین مسیر به پیش رفته و با تفکیک قلمروها مشکلی ندارد، بلکه با آن کاملاً سازگار است. اولین کاری که اسلام در این راستا کرد حذف طبقه روحانی و رجال دین بود که قرآن مجید آن را به رسمیت نشناخت. ما تنها در قرآن تاکید بر علم را داریم، و واژه علما تنها یکی دو بار به کار رفته و آن هم در سیاق دانش‌های طبیعی است نه علوم دینی (سوره فاطر، آیه ۲۸) و برای آنان هیچ امتیاز قدسی و نیروی منافذی‌کی قایل نشده است. مهم‌تر از آن این‌که پیامبر اسلام، به حیث بالاترین مرجع انسانی در اسلام، به عنوان بشری معرفی شده است که غیب نمی‌داند (سوره انعام، آیه ۵۰) و مالک نیرویی ماوراءالطبیعی برای نفع و ضرر نه برای خودش است و نه برای دیگران (سوره اعراف، آیه ۱۸۸). قرآن حتی تاکید کرد که پیامبر در امور دنیوی باید با مردم مشوره کند و رأی آنان را در نظر بگیرد (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹). او هم با صراحت بیان داشت که در امور دنیوی با بقیه فرقی ندارد و مردم از او دانانترند: "انتم اعلم بامر دنیاکم" (صحیح مسلم).

افزون بر این، فلاسفه مسلمان و نیز بخشی از فقها و متکلمان "اهل رأی" با به رسمیت شناختن حسن و قبح عقلی در کنار حسن و قبح شرعی که در تاریخ اندیشه اسلامی مبحث پربراری بوده است، بر توانایی خرد آدمی در تشخیص خوب و بد صحه نهادند.

از این لحاظ، سکولاریسم نه تنها با اسلام در تضاد نیست، بلکه اسلام خود دینی سکولار است و پیامبر اسلام یگانه پیامبری است که به صورت آشکار دانش انسانی را در امور دنیوی بسنده و برتر از دانش نبوی در این زمینه دانسته است. از همین رو، دانشمندی مانند ابن خلدون، شهاب الدین قزاقی و شاه ولی الله دهلوی نظرات پیامبر اسلام را در امور دنیوی محض مانند توصیه به خوردنی‌هایی خاص، که امروزه سلفی‌ها به نام طب نبوی ترویج می‌کنند، از نوع دانش‌های رایج در زمانه و محیط اجتماعی وی می‌دانند نه از جنس وحی و اموری که ریشه در دانشی فرابشری و فرازمینی داشته باشد.

آنچه گفته شد مفهوم کانونی سکولاریسم است و در بیشتر مباحث مربوط به این موضوع همین مفهوم مورد توجه و مراد صاحب‌نظران است.

البته کسانی نیز سکولاریسم را در معانی دیگری از جمله آنتیسم (Atheism) و گاه دین‌زدایی یا دین‌ستیزی نیز به کار برده‌اند، اما کاربرد آن به این مفاهیم اعتباری ندارد، و به اصطلاح فقها خلاف رأی جمهور است. در حقیقت، دولت‌ها و جوامع سکولار به همه ادیان احترام نهاده، آزادی مناسک و معابد دینی را تضمین کرده، و با پیروان همه ادیان موضع یکسان دارند و آنان را بر اساس اعتقادات دینی شان به شهروندان درجه اول و درجه دوم تقسیم نمی‌کنند. سنیان و شیعیان مسلمان در هر کشور سکولار می‌توانند مساجد خود را برپا کنند و در هر دولت سکولار می‌توانند به هر منصبی برسند، ولی سنی‌ها نمی‌توانند در پایتخت پرادعترین نظام اسلامی، در تهران، مسجد داشته باشند، و شیعیان هم نمی‌توانند در سعودی جایگاهی برابر با سنی‌ها را احراز کنند. این همان فرق بنیادی نظام سکولار با نظام تئوکراتیک دینی است.

از این رو باید از کلمه سکولار هراسی نداشته باشیم و به سخن کسانی که آن را به معنای بی‌دین و ضد دین به کار می‌برند اهمیتی ندهیم. در عالم واقع، اکثریت مسلمانان سکولار هستند زیرا برای درمان بیماری خود به طبیب مراجعه می‌کنند نه به منترخوان، و برای تصمیم‌گیری در امور زندگی خود به دانش و تجربه تکیه می‌کنند نه به فال‌بینی و شعبده‌بازی. همچنان، اکثریت مسلمانان با انگاره اسلام‌گرایان سیاسی که در پی تاسیس تئوکراسی و حاکمیت خود به نام حاکمیت الهی هستند میانه چندان‌ی ندارند و حکومت‌های دنیوی را بسنده می‌دانند، و این همان نوع رایج سکولاریسم است.